

عروز جنازه راننده را در خودرو خودش حمل می کردم!

روزنامه خراسان نوشت: پانزدهم مرداد خانواده یک راننده میان سال با مراجعه به اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی اعلام کردند که راننده ۵۵ ساله که با خودروی تیا در یکی از شرکت های تاکسی اینترنتی فعالیت دارد، سوار بر خودرو از منزل خارج شده و دیگر بازنگشته است.

به گزارش سایت خبری پرسون، طولی نکشید که با لو رفتن تردد خودروی تیا در شهر، سرخ مهمی به دست آمد و کارآگاهان با فرضیه وقوع جنایت، موفق شدند جوان ۲۵ ساله ای به نام «ایمان» را در بولوار رسالت مشهد شناسایی کنند.

این جوان به قتل راننده ۵۵ ساله تیا اعتراف کرد اما گفت: برادرم «علی» که متواری است راننده را با طناب در جاده کلات خفه کرد و سپس جسد او را در بولوار رسالت دفن کردیم.

با کشف جسد، بررسی های تخصصی برای دستگیری متهم فراری ادامه یافت تا این که بالاخره رصدهای اطلاعاتی نشان داد وی به شهرستان زابل گریخته است. با این حال کارآگاهان متهم ۳۱ ساله را در زابل دستگیر و به مشهد منتقل کردند.

این جوان که همه چیز را لو رفته می دید، در همان بازجویی های اولیه لب به اعتراف گشود و گفت: با پیشنهاد مبالغ بالا راننده تیا را به مکان خلوتی بردیم تا خودرو را سرقت کنیم ولی او مقاومت می کرد و رمز کارت های بانکی اش را نمی داد. به همین دلیل او را با ضربات چاقو وادار کردیم تا رمزش را بدهد. سپس برادرم طنابی را به دستم داد و من با آن راننده را در صندلی عقب خفه کردم و بعد هم جسد را با همکاری برادرم دفن کردیم. متهم به قتل ادامه داد: برای آن که شناسایی نشویم، اموال سرقتی از راننده را در جاده بهشت رضوان زیر خاک کردیم و سپس من به زابل فرار کردم تا شناسایی نشوم.

گفت وگو با متهم ردیف اول

چند ساله هستی؟ ۲۵ سال دارم

یعنی تو از برادرت کوچک تری؟ بله!

تا چه مقطعی تحصیل کردی؟ کلاس سوم دبیرستان ترک تحصیل کردم.

شغل پدرت چیست؟ او کارمند شهرداری بود.

اهل کجایی؟ زاهدانی هستم .

چند خواهر و برادر داری؟ ۲ خواهر و ۳ برادر دارم .

چرا ترک تحصیل کردی؟ چون علاقه ای به درس نداشتم، بیشتر می خواستم وارد بازار کار شوم تا درآمدی داشته باشم و دستم در جیب خودم برود.

چه شغلی را انتخاب کردی؟ رنگ آمیزی ساختمان

متاهلی؟ بله! یک نوزاد ۴۰ روزه هم دارم که پسر است.

با همسرت چگونه آشنا شدی؟ پدر زنم دو همسر دارد که پسر یکی از همسرانش با خواهر من ازدواج کرده بود. من هم به دلیل همین آشنایی، یکی از دختران همسر دیگر او را دیدم و تقاضای ازدواج کردم. بعد از دو هفته هم سرسفره عقد نشستیم و در خانه پدر همسرم زندگی می کردیم.

چرا به مشهد آمدی؟ یک سال از ازدوایم می گذشت و من بیکار بودم تا این که از طریق شرکت های کارایی به مشهد آمدم و در این جا در یک کارخانه تولید مواد اولیه فست فود مشغول کار شدم.

شما که شغل و درآمد داشتید، چرا به خاطر زورگیری دست به جنایت زدید؟ در مشهد به یکی از دوستانم اعتماد کردم، پول هایم را از من گرفت تا برایم طلا بخرد ولی طلاها تقلبی بود و ۹۰ میلیون تومان را از دست دادم. دیگر پولی نداشتم تا این که برادرم پیشنهاد زورگیری داد و من هم که وسوسه شده بودم، به راحتی پذیرفتم.

معتادی؟ تا دو ماه قبل شربت متادون (داروی ترک اعتیاد) مصرف می کردم.

سابقه کیفری هم داری؟ نه! تاکنون به خاطر خلافتکاری دستگیر نشدم.

چند سال قبل ازدواج کردی؟ دو سال پیش بود!

در فضاهای مجازی هم جست و جو می کنی؟ من گوشی ساده دارم.

چرا راننده را کشتید؟ قرار نبود چنین اتفاقی بیفتد. در یک لحظه درگیر شدیم، برادرم هم او را خفه کرد. آن لحظه من رانندگی خودرو را به عهده داشتم.

چرا با برادرت همکاری کردی؟ نمی دانم! یک دفعه وسوسه شدم که من هم پولی به دست بیاورم.
اظهارات متهم ردیف دوم

چندسال داری؟ ۳۱ ساله هستم.

چرا تصمیم به سرقت خودرو گرفتی؟ به یکباره این تصمیم را گرفتم. شب بود که نقشه کشیدم و آن را با برادرم در میان گذاشتم، او هم قبول کرد.

چرا همان بار اول راننده میان سال را نکشتید؟ چون او راننده تاکسی اینترنتی بود و شماره تلفن ما ثبت شده بود. از طرف دیگر هم می خواستیم اعتماد او را جلب کنیم که با ما به مکان های خلوت بیاید.

بار اول پول بیشتری دادید؟ بله! چون می خواستیم به ما اعتماد کند، بعد هم به او گفتم شماره ات را بده تا اگر فردا خواستیم جای دیگری برویم، مستقیم با خودت تماس بگیریم! بعد از قتل هم گوشی او را سرقت کردیم تا پلیس ما را ردزنی نکند!
به خیابان های مشهد آشنا بودید؟ من نه! ولی برادرم حاشیه شهر را می شناخت.

فکر می کردید روزی دستگیر شوید؟ نه! چون ما اهل یک استان دیگر بودیم و با خودمان تصور می کردیم در این شهر به این بزرگی چه کسی ما را می شناسد! ولی آوازه کارآگاهان پلیس آگاهی مشهد را شنیده بودیم!

چرا ازدواج نکردی؟ به خاطر اعتیادم! نمی توانستم با این شرایط ازدواج کنم! چون حتی هزینه های خودم را هم نمی توانستم تامین کنم.

عاشق هم نشدی؟ چرا! یک بار عاشق دختر یکی از بستگانم شدم ولی می دانستم کسی با من ازدواج نمی کند!

چرا شش روز جسد راننده را در صندوق عقب گذاشتید؟ چون نمی دانستیم با این جسدی که روی دستمان مانده چه کنیم! جایی برای دفن پیدا نمی کردیم تا کسی متوجه ماجرا نشود. بالاخره تصمیم گرفتیم او را در خارج از شهر دفن کنیم.

ماجرای روزی که فرزندان مقتول شما را دیدند، چه بود؟ آن روز من برای خرید بیل و کلنگ سوار تیبای مقتول شدم و در حالی که جسد هم در صندوق عقب بود به بازار رفتم ولی ناگهان افرادی را دیدم که به سمت خودرو می دوید و فریاد می زدند. من هم که ترسیده بودم پدال گاز را فشردم و از چنگ آن ها گریختم. بعد فهمیدم که آن ها فرزندان مقتول بوده اند که خودروی پدرشان را دیده بودند!